

مواقع از فرط تحمل فشار روحی، عصبی می شد و در لحن کلامش، تندی عجیبی مشاهده می شد. وضعیت اداری تیپ در دوران حاج همت با دوران سابق، زمین تا آسمان فرق داشت. در دوره ی فرماندهی حاج احمد، ستاد قدرتمندی در اختیار ایشان بود. ضمن این که مسؤولیت مستقیم اداری تیپ، عمدتاً روی دوش شهید حاج محمود شهبازی و در وهله ی بعدی، حاج همت قرار داشت و حاج احمد با داشتن چنین فراغ بالی، راحت تر می توانست وظایف کلان خودش را در رابطه با جایگاه فرماندهی تیپ و ارتباط با رده های بالا انجام بدهد. اما در عملیات رمضان، تمام بار عظیم مسؤولیت به گردن شخص حاج همت بود. یعنی به جز دستواره و چراغی و کربمی که این دو نفر اخیرالذکر هم به خاطر تحمل آثار جراحات حمله ی فتح خرمشهر و فتح مبین، قادر به فعالیت زیادی نبودند، حاجی هیچ کمک کار و یآوری نداشت. حالا وسط این گیرودار، از بیماری سینوزیت هم رنج می برد؛ طوری که دو، سه روز از شدت چرک گلو قادر به حرف زدن هم نبود. با این حال بیست و چهار ساعت شبانه روز خودش را، پای کل تیپ گذاشته بود. ازدوندگی برای تأمین آب آشامیدنی نیروها گرفته، تا سرکشی مستمر به فعالیت تیم های شناسایی واحد اطلاعات. عملیات. خلاصه، خیلی همت در عملیات رمضان سختی کشید. یادم هست یک بار هم، این موضوع را به زبان آورد. قبل از شروع مرحله ی آخر عملیات رمضان بود که از خودش شنیدم می گفت: خدایا! آخر ما چه گناهی به درگاه تو مرتکب شدیم که نمی توانیم از این امانت های تهران به خوبی حفاظت کنیم؟! مقصود حاجی از تعبیر «امانت های تهران»، نیروهای بسیجی اعزامی از تهران بود. با آن که میزان تلفات و مجروحین ما، در عملیات رمضان خیلی نسبت به حمله ی فتح خرمشهر کمتر بود، اما باز هم همت وجدانش حاضر به قبول این امر نبود و خیلی خودش را می خورد و سرزنش می کرد.<sup>۲</sup>

به این ترتیب، عملیات رمضان، با دست یابی به آمار تلفات و خسارات وارده ی ذیل به ارتش متجاوز بعث، به پایان رسید:

- انهدام تانک و نفربر- ۱۰۹۷ دستگاه از انواع مختلف
- کشته و زخمی- ۷۴۰۰ نفر
- اسیر- ۱۳۵۱ نفر

۲. نوار مصاحبه ی گل علی بابایی با مجتبی صالحی پور، پانزدهم مهر ۱۳۸۱، تهران.

می شده، منتها به علت مقدمات فعلی مملکت بود که آمدند و به من مسؤولیت دادند. والا؛ من نه لیاقت مسؤولیت دارم، نه این که می توانم فرماندهی بکنم. فرماندهی، با آقا امام زمان (عج) است و من در حد فرماندهی ده نفر هم لایق نیستم.»<sup>۱</sup>

آن چه در فوق آمد، صرفاً نظر شخصی همت درباره ی توان وی، برای فرماندهی تیپ ۲۷ در نبرد رمضان بود. حال آن که نزدیک ترین هم زمانش در آن عملیات، پیرامون توانایی وی در امر فرماندهی این یگان مانوری سپاه، نقطه نظرات کاملاً متفاوتی را ابراز داشته اند. به عنوان مثال، یکی از آنان می گوید:

«... هزار ماشاءالله، حاجی [همت] در رمضان خودش را به عنوان یک فرمانده تیپ خیلی قوی نشان داد. با توجه به فشاری که روی او بود، خیلی استقامت کرد. در تابستان ۶۱ همت خیلی سختی کشید. بخش عمده ای از این سختی ها، به خاطر ناسازگاری های تعدادی از بچه های سپاه تهران در آن ایام بود.

... کلاً حاج همت در عملیات رمضان خیلی تحت فشار روحی قرار داشت و با همه ی سعی صدری که از او سراغ داشتیم، پاره ای مواقع به عینه می دیدیم متحمل چه رنج و عذابی شده. برخی

۱. ر.ک به کتاب: ضربت متقابل، صص ۸۳۴-۸۳۵



بچه بسیجی ها این قدر مخلص اند! یکی می گفت من یک «خودکار ساعتی» غنیمتی توی جیبم هست. حالا اگر این توی جیبم باشد؛ نمازی که می خوانم، صحیح است یا نه؟! به خدا آدم گریه اش می گیرد. این نیرو؛ این قدر مخلص است. اگر یک بار برای این نیرو صحبت بشود، او توجیه می شود. چرا مسؤول گردان برای نیرو صحبت نمی کند؟! اگر من رسیدم صحبت کنم و این کار را نکنم، شما این را به من بگویید. در این صورت، من هم خطا کارم. خودتان که می دانید؛ باید بروم توی پنج تا مدرسه، با نیروها در اهواز صحبت کنم. سه گردان تیپ ما در خط است که با این مشکلات نمی شود نیروهایشان را به عقب کشید، ولی مسؤول دسته که می تواند برود توی همان خاکریز بنشیند و با نفرات دسته اش صحبت کند!

حالا الان اگر من بروم پیش برادر محسن و او بگوید که امشب قصد عملیات داریم، من چه جوری به او بگویم که کادرهای سه گردان تیپ ما می گویند ما دیگر نمی توانیم عملیات کنیم و بریده اند؟! خب، الان یکی دیگر به جای من بلند شود برود آن جا جواب بدهد. من تا به حال، سه بار خواستم بروم و مطلبی را به برادر محسن بگویم، اما رویم نشد. منتها امروز می خواهم دیگر این را با برادر محسن مطرح کنم؛ برادر رضا [چراغی]؛ به جای من در تیپ هستند، من می خواهم بروم این را با برادر محسن مطرح کنم که بچه های کادر تیپ ما، الان در حالتی هستند که دیگر یا حرف من را گوش نمی کنند، یا این که کتش ندارند. من این جوری، قبول مسؤولیت نمی کنم. شما یک نفر دیگر را به جای من بالای سر این تیپ بگذارید، من هم می روم سراغ کار و زندگی خودم. کار و زندگی بی که ندارم، کار و زندگی ام این است که می آیم راندگی لودر یا بلدوزر را به عهده می گیرم و با جعفر [چهره ی زاده؛ مسؤول مهندسی رزمی تیپ ۲۷] خاکریز می زنم. الان که دیگر از مسؤولین تیپ ۲۷ محمدرسلول الله (عج) کسی باقی نمانده، اگر حاج محمود شهبازی بود، که شهید شد، آن هم وضع نامعلوم حاج احمد متوسلین!، آن هم وزوایی، آن هم قهرمانی، آن هم کادر فرماندهی پانزده گردان ما! دیگر که مانده است؟! به هر حال، این طریقه اش نشد. امیدوارم کمی به خودمان بیائیم. اگر هم در این مدتی که با هم بودیم، خطایی از من سرزد، باید همگی ببخشید و فقط می توانم به شما بگویم که همه ی ما جایز الخطا هستیم و اصلاً بشر خطا کار است. این طور نبوده که من هم چیز زیادی سرم